

جایگاه کلیسا در جهان متکثر دینی

نجات با عشق به خدا

✓ ویلفرد کنتول اسمیت
✓ ترجمه: هما شهرام بخت



اشاره:

ویلفرد کنتول اسمیت (تولد ۱۹۱۶) تاریخدان ادیان اهل کاتاندا، استادی برجسته و جهانی در تاریخ سنت دینی اسلامی است. او همچنین یکی از بانفوذترین شخصیت‌های نسل خود، البته وقتی آن نسل به نظریه پردازی و مطالعه ادیان جهانی می پردازد. یا آنچه که اسمیت آن را ترجیحاً مطالعه ایمان و سنت‌های فزاینده افراد و جوامع دینی خطاب می کند، است. او در دانشگاه‌های مک‌گیل، هاروارد و دال هاروسی تدریس کرده است. اگر چه اغلب آثار اسمیت در ارتباط با تاریخ و مطالعه ادیان است، او درباره رابطه مسیحیت با سنت‌های دینی جهان نیز سخن گفته است.

اسمیت در مقاله اش «کلیسا در جهان کثرت‌گرای دینی» سعی دارد خواننده را نسبت به اهمیت واقعبینانه‌گرای دینی متقاعد کند. در این مقاله او خاطر نشان می کند که ویراست این مقاله به دهه ۱۹۶۰ برمی گردد [همچنین او ادعای می دارد که] ما در زمان تغییری زندگی می کنیم که در آن تاریخ دینی انسانیت در حال جهت‌گیری عظیمی است. مسیحیان نیاز دارند تا تغییراتی را درک کنند که در تحول کوبرنیکی رایج رخ می دهد، زیرا زمان به کیش خود دعوت کردن دیگر گذشته است. الهی دانان مسیحی دیگر نمی توانند با جهل نسبت به دیگر سنت‌های دینی به اعتقاد خود پایبند باشند. مسیحیان در جهان کثرت‌گرای دینی باید فرا بگیرند که به پیروان سنت‌های عظیم جهانی با روح فروتنی و نه با روح تکبری که بر پایه عقیده منحصر به فرد بودن مسیحیت که طرحی تاریخی است، نزدیک شوند.

یکی از تغییراتی که همگی ما با آن روبرو هستیم، پیدایش متأخر جهانی‌گرایی جدید است که در عرصه‌های وسیع زندگی مدرن نفوذ کرده است. وقتی به این پیدایش متأخر جهانی‌گرایی عمیقاً توجه شود و درباره‌اش عمیقاً تعمق شود [می بینم] که جنبه‌های سیاسی و اقتصادی جهان واحد ما در آن وجود داشته است. در نظر مسیحیان این گستردگی هم معنی عبارت عنوان مقاله فوق است: کلیسای مسیحی در جهان کثرت‌گرای دینی که در واقع این جهان تنها دنیایی است که وجود دارد، اما خو گرفتن با زندگی در آن، به خصوص خوگر با زندگی رحمت‌آمیز در آن، برای کلیسا به معنای نوعی تحول است.

گفتگو درباره چنین موضوعاتی که رودرو و در عرصه تبلیغ آغاز گشتند [باعث] برخورد جاری کلیسا با دیگر نظام‌های دینی و دیگر سنت‌های دینی شد. مدت زمان زیادی نگذشته بود که آشکار شد نمی توان نسبت به نگرانی‌های به وجود آمده بی‌اعتنا بود. شرکت کنندگان در آن دیگر سنت‌ها [پیروان ادیان غیر مسیحی] که با آن ساختارهای دینی زندگی می کنند، به طور فزاینده‌ای در غرب و درون «عالم مسیحیت» حضور دارند و موضوعاتی که به پژوهش فرده عالم راه می یابند ما در آنچه که برای تفکر به عنوان نهانی ترین و مقدس ترین زوایای سنت‌های الهیاتی مان مطرح می کنیم، دنبال می کنند.

در خصوص نهضت مبلغان [باید گفت که] آشکارا در بحرانی عمیق است. این امر در خصوص بنیادگرایانی که خواستار هیچگونه تغییری ورای آنچه که از گذشته اخیر می دانند نیستند، صادق نمی کند. حتی Hendrik Kraemer، رهبر پیشین و مورد قبول جناح محافظه کار اندیشه مبلغان مسیحی که بسیار آشنا به تبلیغات برای مسلمانان بود، تصدیق کرد که تمامی دیدگاه‌ها درباره نهضت مبلغان از آنجایی

مدت هاست که بافشاری در این امر که ما در زمان تغییر زندگی می کنیم، دیگر سخنی کلیشه‌ای شده است. در این دنیای جدید، دنیایی که بعضاً در آن هیجان و ترس وجود دارد، جنبه‌های مورد احترام گذشته مان دارند از بین می روند. برخی مسیحیان بندرت دریافته اند که این امر پرتحرک و به طور کلی معمول نابودی جنبه‌های مورد احترام ما در مورد الهیات کلیسا (عالم مسیحیت) نیز مصداق دارد و به موجب آن مسیحیان خود را در زمره کسانی می دانند که این نابودی برایشان ترس آور است. همچنان بیشتر زمانی مطرح می شود که ما در یابیم کلیسا، همانطور که در تاریخ آمده، نهادی در تغییر و تحول است و همیشه هر روز خود را آگاهانه یا ناآگاهانه بین آنچه که دیروز بود و آنچه که فردا خواهد شد سپری می کند [اکنون را بین گذشته و آینده سپری می کند]. شاید از این آگاهی جدید که ما در واقع تمامی گروه‌های دینی این کره خاکی در یک جریان شرکت جسته ایم و همواره نیز در این جریان شرکت داریم و صرفاً حامل یک الگو نیستیم، خشنود شویم.

این چنین آگاهی مسئولیت را نیز دربر می گیرد، مخصوصاً در مورد آن کسانی که رهبران هستند، کسانی که می توانند فرایند روند جاری را تأثیر نیک یا بد بگذارند، یعنی روحانیون، الاهی دانان، عالمان کتاب مقدس، عوام متفکر و غیره.

در اینجا برآنم تا حداقل چیزی از جریان سرنوشت‌سازی را توصیف کرده و درک کنم که از طریق کلیسای مسیحی شروع به نشأت گرفتن کرده است. این جریان جریانی است که در شرف تبدیل شدن به سیل است، جریانی که قادر است ما را به جای دوری ببرد، مگر اینکه بتوانیم از طریق آگاهی بسیار افزایش یافته نیرو و راه‌نمایی اش فرا بگیریم که در اوج قدرتمندش شنا کنیم.

که از گذشته نشأت گرفته اند بنابراین و الزاماً مهجور هستند» و... ناشنایی نسبت به صدای چرخش همه جانبه در تاریخ جهانی و ناپیدایی نسبت به... موقعیت جدید را آشکار می کنند. در واقع اگر فقط می توانستیم درک کنیم [می دیدیم که] تاریخ دینی انسانیت در قرن ما همانند تاریخ سیاسی و اقتصادی جهش عظیم گرفته است. فوران جهت‌گیری شدید و قاطعانه جدید دینی در میان پیروان بود، هندوان، مسلمانان و پیروان دیگر ادیان، مرحله جدیدی را نه فقط در تاریخ آن سنت‌های خاص [دینی] که در تاریخ پیچیده کل دیانت انسانی ظاهر می سازد که مسیحیت یک بخش و به طور فزاینده‌ای بخشی شرکت کننده [از آن سنت‌های خاص] رابطه سنتی کلیسای مسیحی (عالم مسیحیت) با دیگر سنت‌های دینی جهان [دیگر ادیان] نظر از نوع به آیین انجیل دعوت کردن است. پایان این مرحله دعوت به آیین انجیل آغاز دوره جدیدی است که در آن رابطه کلیسا با دیگر نظام‌های ایمانی [دیگر ادیان] رابطه‌ای جدید خواهد بود. اما آنچه نظراً یا عملاً وجود خواهد داشت رابطه‌ای است که نه فقط بوسیله کلیسا بلکه بوسیله کلیسا در روابطش با دیگر ادیان همه جوانب را منبجده است.

شاید واضح ترین و استنادانه ترین جمع‌بندی بحران مبلغان متعلق به گفته موجز کنن مکس ورن، Max Warren Canon دبیر کل دلسوز، متعهد و پیشین جامعه مبلغان کلیسا در لندن باشد. سوگنامه او درباره تبلیغ سنتی سیاست و عمل در سه جمله خلاصه می شود. «ما در اطراف شهرهای اریحای بیگانه بسیار در حرکت بوده ایم، ما شیپورها نواخته‌ایم و دیوارها فرو نریخته‌اند».

ما از این موضوعات به الهیات امروز که موضوع اصلی این بخش است بازمی گردیم. تبلیغات سنتی نتیجه الهیات متأخر کلیسا است. گذر از تبلیغات سنتی جانشینی یک مرحله از آن الهیات است. نهضت‌های به اصطلاح «فراگیر» در کلیسای غربی تا حدی نتیجه فشارهایی است که از سوی حیطه تبلیغ به وجود آمده، زیرا در نزد مبلغان حساس، مسطه عالم مسیحیت چند شاخه «در وطن» بسیار آشکار شده است. همچنین از همان حیطه تبلیغ بود که تومس بنیادی در الهیات سنتی هویدا شد، هر چند همانطور که گفتیم در این اواخر، شرایط کثرت‌گرای جدید در غرب این تومس بنیادین را آشکارتر کرده است. ظهور علم در قرن نوزدهم تجدید نظری را در الهیات مسیحی ایجاد کرد، چیزی که

افرقه‌های مسیحیت] سنت [دین] ما را (هر کدام که هست) در مقام ایمان دانسته‌اند و دیگر سنت‌ها [ادیان] را در مقام خرافه. این دو ساخت در شیوه‌هایی بسیار نامربوط تعبیر شده‌اند و در اصول جداگانه درک گردیده‌اند. آمانند این مطلب که [دین مسیحیت از سوی خداوند نازل شده [در حالیکه] پیروان بودا دچار دور باطل آرزوی انسانی محض شدند و قس علی‌هذا. در اینجا چالش عقلانی در روشی منطقی و یکپارچه گسترده و وسیع پدیده‌ای به ظاهر قیاس پذیر و در عین حال آشکارا متفاوت، معنایی مرتبط به وجود می‌آورد. و جهان آکادمیکی برای مواجهه با این چالش نزدیکتر است از الهی‌دانانی که [به آن توجه کرده‌اند (هر چند که در ابتدا جهان آکادمیکی به این پاسخ ساده انگارانه روی آورد که تمامی دیدگاه‌های دینی اشتباه بوده‌اند). گروه خاصی از مسیحیان این ادعای جلدی را مطرح کردند که دین مسیحیت جزء یکی از «ادیان جهانی» نیست و اگر کسی بخواهد دین مسیحیت را در این شرایط درک کند، دچار کج فهمی می‌شود. اغلب دانشجویان دین تطبیقی بر چنین ادعایی ایراد گرفتند و آن را نپذیرفتند. شاید من نیز در کمال تعجب این موضوع را جدی بگیرم؛ هر چند که دریافتن این ایراد درباره سنت‌های [ادیان] دیگر نیز تعمیم داده می‌شود. آیین مسیحیت در مقام یک دین با یکی از ادیان درک نمی‌گردد.

و این در مورد دین پیروان بودا، هندوان، مسلمانان و جزیره نشینان Andaman نیز صدق می‌کند و تفکر در این باره جدا باعث کج فهمی و تحریف می‌شود. مطلب فوق موضوعی با اهمیت است و من هم اخیراً در حال نوشتن کتابی در این باره هستم؛ البته پژوهش مرا بپذیرید که آن را در اینجا معرفی می‌کنم. هر چند که شاید ظاهر اشاره به آن می‌تواند راهگشا باشد. معتقدان که مسئله [با اهمیت] این است که تحقیق امروزی دارد نشان می‌دهد که دیگر ادیان تفاوت زیادی با دین ما، همانطور که آن را مطرح می‌کنیم تا پذیرفته شود، ندارند. (شاید دیگر اعتقادات نیز وجود داشته باشد اما موضوعی فرعی هستند).

اما اکنون باید مسئله عقلانیت را به دلیل ماهیت ضرورتاً نظری آن کنار گذاریم تا به موضوع کثرت‌گرایی دینی که اکنون به لحاظ ذات خود در برابرمان قرار دارد، بپردازیم؛ [این دو موضوع خطاب به] همه مسیحیان به عنوان افراد مسیحی و مخصوصاً به آن دسته از ما که باید از لحاظ ذهنی دین مسیحیت را در یابند و از لحاظ عقلی آن را تدوین کنند، همانگونه که ما نیز باید چنین دینی داشته باشیم [است]. این موضوعات، موضوعاتی هستند که من آنها را مسائل اخلاقی و الهیاتی می‌نامم، موضوعاتی که کثرت‌گرایی دینی آنها را به وجود می‌آورد.

مسئله‌های اخلاقی را مطرح می‌نماید و این عمل را با نیروی جدیدی در جهان امروزی انجام می‌دهد. زیرا سنت‌های [ادیان] کثرت‌گرا که در گذشته به طور جداگانه و با بی تفاوتی نسبت به یکدیگر گسترش می‌یافتند و می‌توانستند گسترش یابند، امروزه رودررو هستند، و شاید حتی مهم‌تر و اساسی‌تر اینکه آنها برای نخستین بار در کنار یکدیگرند. در گذشته تمدن‌های مختلف چه به یکدیگر توجهی نداشتند و چه با هم در جنگ بودند، خیلی بدتر و شاید به روش‌هایی بسیار کم اهمیت با یکدیگر برخورد داشتند. امروزه آنها نه تنها با یکدیگر برخورد دارند که در هم ادغام می‌شوند و نه تنها با یکدیگر برخورد دارند که متفقاً با مشکلات مشترک مواجه می‌شوند و متفقاً تلاش کنند تا این مشکلات را حل کنند. آنها باید با هم همکاری کنند. شاید مهمترین و تنها چالشی که انسان در روزگار ما با آن روبرو است، نیاز تبدیل جامعه جهانی نوظهورمان به اجتماعی جهانی است.

این کار آسانی نیست. در واقع نخستین تأثیر تماس

تحمیلی علم بوسیله کلیسا، تعالیم مسیحی در پرتو آن به رشته تحریر درآمدند و خواننده از این سیاق آگاه است و هیچ گفته عقلانی بی‌اعتنا به علم نمی‌تواند بسیار اهمیت داشته باشد.

من اظهار می‌کنم که ما با توجه به دیگر سنت‌های دینی وارد موقعیتی قیاس پذیر شده‌ایم. زمان به زودی به ما تعلق خواهد داشت، آن هم وقتی الهی‌دانان تلاش می‌کنند عقایدشان را به گونه‌ای طراحی کنند که بی‌خبرند از آنکه این کار را در حالی انجام می‌دهند که عضوی از جامعه جهانی هستند؛ جامعه‌ای که در آن دیگر الهی‌دانان به همان اندازه هوشمند، دیندار و پاینده به اخلاقیات هستند که هندوان، پیروان بودا، مسلمانان و پیروان دیگر ادیان. آنها آگاهی ندارند که خوانندگانشان احتمالاً بودایی هستند یا همسرانی مسلمان و یا همکارانی هندو دارند. چنین الهی‌دانانی آنقدر مهجور هستند که کسی تلاش کند نظریه‌ای عقلانی را بدون اطلاع از اینکه اوسط و کانت درباره جهان تفکر کرده‌اند یا اینکه زمین سیاره‌ای کوچک در کهکشانی است که فقط با مقیاس‌های این جهانی پهن‌تر است، بنا کند. تاکنون فلسفه و علم بر تفکر الهیاتی بسیار مؤثرتر از دین تطبیقی اثر گذاشته‌اند، اما این امر دیری نخواهد پایید. در این مقاله قصد ندارم از نظام‌های الهیاتی جدیدی خبر دهم که کلیسا در شرایط جدید به بار خواهد آورد. در اینجا وظیفه‌ام تبیین آن مسائلی است که چنین نظامی باید پاسخگویی آن باشد و تلاش برای بررسی سیاقی است که در آن تفکر الهیاتی آتی به طرز اجتناب‌ناپذیری وضع خواهد شد.

یکی از درون‌مایه‌های تصنیف‌هایم در مطالعه ادیان. تطبیقی این بوده که کثرت‌گرایی [دینی انسانی مسئله‌ای عقلانی، اخلاقی و الهیاتی را مطرح می‌کند. در ادامه این مقاله شرایطی را بر اساس این سه عنوان و با تأکید بر دو عنوان آخری مورد توجه قرار می‌دهم. مقصود من از «عقلانی بودن» از لحاظ آکادمیکی است: [منظور] چالشی محض برای ذهن انسان به منظور فهمیدن است، [آنها] وقتی که ذهن انسان همانگونه که [مخصوصاً] این عصر چنین است، با چیزی روبرو می‌شود که در ابتدا [به صورت] انواع گنج‌کننده زندگی دینی مان نمایان شود.

در این سطح ما انقلاب کوپرنیکی مان را داشتیم یا داریم، اما هنوز با نیوتن مان برخورد نکرده‌ایم. منظور من این است که ما واقعیات زمین مان را [به عنوان] اینکه یکی از سیارات است کشف کرده‌ایم اما هنوز آنها را تبیین نکرده‌ایم. نه تنها تشخیص می‌دهند که پاسخ‌های مسیحی درباره ویژگی و هدف غایی انسان تنها پاسخ‌های موجود نیستند، بلکه درمی‌یابند که حتی پرسش‌های مسیحی نیز تنها پرسش‌های موجود نیستند. آگاهی از چندگانگی دارد آشکار و گریزناپذیر می‌شود.

قبل از زمان نیوتن تصور می‌شد که ما اساساً در جهانی دوگانه زندگی می‌کنیم: زمین ما وجود داشت، جایی که اشیاء به زمین می‌افتادند و آسمان‌ها وجود داشت، جایی که همه چیز حرکت دورانی داشتند. این دو (زمین و آسمان) عرصه‌هایی کاملاً متفاوت هستند و آدمی حتی تصور نمی‌کرد که این دو را با هم اشتباه بگیرد یا بیش از اندازه با هم مرتبط بداند. قدم عمیقاً با اهمیت زمانی برداشته شد که انسان‌ها دریافتند سبب و ماه یک نوع حرکت دارند. ذهن نیوتن قادر بود برداشتی را تصور کند که اکنون همگی ما آن را پذیرفته‌ایم اما در آن زمان این برداشت تحولی عظیم بود و آن این واقعیت بود که در زمین اشیاء سقوط می‌کنند و در آسمان اشیاء حرکت دورانی دارند. او هر دو این واقعیات را نمونه‌ای از یک نوع حرکت می‌دید. در گستره دین. تطبیقی، دوگانگی قیاس پذیر دیده می‌شود که هنوز از لحاظ تئوریک به نحو رضایت‌بخشی تعبیر نشده است. مشاهده شده است که در گذشته اغلب گروه‌ها

غالباً «اصطلاحات» ثانویه نامیده می‌شود. شاید بعضی گمان کنند کنن ورن با بیان این مطلب که تاثیر دانش لادری‌گرایی در مقایسه با چالش دیگر ادیان با الهیات مسیحی یک بازی کودکانه از کار درآمده، اغراق کرده است؛ در حالیکه او فقط درخواست داشته تا به اهمیت چالش جدید توجه شود. موضوع اسف بار این است که برخورد آن چالش به سختی و جفا آغاز شده است. این موضوع را خط مشی احتمالاً محترم‌ترین الهی‌دان پروتستان، پلی تیلیش، تبیین کرده است.

تیلیش مقارن با پایان زندگی‌اش، در اواخر هفتاد سالگی، به زاین دعوت شده، به جایی که چشمانش در برابر دیدگاهی جدید باز شدند. او پس از بازگشت و در مدت کوتاهی قبل از مرگش کتابچه‌ای چاپ کرد که شامل چهار مقاله درباره «مسیحیت و روبرویی با ادیان جهانی» بود.

در واقع تیلیش قبلاً و در طول زندگی کاملاً پرشور و بسیار مؤثرش درباره الهیات تدریس کرد و آثاری نوشت که به عنوان الهیات مسیحی درک شدند و در محیط غربی آن الهیات مسیحی فهم گردیدند.

حدوداً یک سال پیش از زمانی که تیلیش به زاین برود، دوستی از هاروارد، جایی که تیلیش در آن زمان در آنجا تدریس می‌کرد، داستانی راهگشا برایم بازگو کرد. ظاهراً نامه‌ای در روزنامه دانشجویی The Harvard Crimson توانست درک سطحی این الهی‌دان پرواوزه از سنت‌های دینی در آسیا و در این مورد خاص را نشان دهد. شاید در نزد برخی این مطلب که یک دانشجوی دوره کارشناسی در نیمه دوم این قرن در این باره بیش از یک متفکر بزرگ مسیحی بداند، زیاد جالب توجه نباشد. یقیناً تا همین اواخر مخصوصاً توقع این نبود که یک انسان (در دینی‌های عادی) چیزی زیادی با در حقیقت چیزی درباره حیات دینی جوامع دیگر، بداند. پیش از آنکه سعی کند سخنگوی خاص خودش شود.

اما در نظر من این برخورد موضوع با اهمیتی را مطرح می‌کند. اگر آدمی از نقطه نظر تاریخی به این موضوع بنگرد، می‌تواند آن را این گونه تلقی کند: احتمالاً قسمت اعظم زندگی تیلیش به پایان نسل الهی‌دانانی تعلق داشت که قادر بودند نظام ذهنی‌شان را از لحاظ دینی به صورتی انزواطلب بیان کنند. عصر انزواطلبی دینی تقریباً همانند عصر انزوا طلبی اقتصادی است که تاکنون وجود داشته است. درون مایه اساسی تفسیر تیلیش در ارتباط با قابلیت تأمل [بر انگیز] الهیات برای فحوای عقلانی است که این قابلیت تأمل بر انگیز در آن فحوای عقلانی ظاهر می‌شود؛ روش همبسته پرسش و پاسخ، با وجود این، آن فحوای عقلانی آنچنان که تیلیش آن را درمی‌یافت شرایط [اقلیمی] فکری جهان غرب بود. و تیلیش با آن شرایط فکری غرب درست در پایان سنت جدایی طلب آن گفتگو می‌کرد. درست قبل از آنکه فحوای جدیدی جایگزین آن شرایط فکری شود، شرایط [اقلیمی] که اساساً با نسیم‌های تازه یا طوفان‌های جدیدی که از دیگر نقاط زمین می‌وزند، متعادل می‌شود. نسل جدید کلیسا، اگر [با زندگی در] محله خشنود نباشد، در محیطی جهانی زندگی خواهد کرد که حتی عمل فردی مانند تیلیش را کورته بینانه در نظر می‌آورد.

از آن پس با تأثیر فلسفه یونانی بر کلیسا (عالم مسیحیت) یا می‌توانیم بگوییم کشف تحمیلی فلسفه یونانی بوسیله کلیسا. در قرون اولیه بود که کل الهیات مسیحی در پرتو آن به نگارش درآمد. چه متفکران گوناگون مسیحی فلسفه یونانی را بپذیرند و چه انکارش کنند و چه متعادل و یا پرنارترش کنند. تفاسیرشان را به گونه‌ای بیان کردند که [گوی] فلسفه یونانی می‌دانستند و آگاه بودند که خوانندگانشان آن تفاسیر را در پرتو فلسفه یونانی درمی‌یابند. از آن زمان هیچ گفته عقلانی با اهمیت دین مسیحی این فحوای ذهنی را نادیده نگرفته است. از آن به بعد با ظهور علم و کشف

برقرار کردن با گروه‌های متفاوت مخصوصاً گروه‌های دینی متفاوت اغلب باعث تعارض است. این تعارض ممکن است آشکار یا پنهان باشد. به طور کل، همانطور که قبلاً خاطر نشان کردم، تصور می‌کنم که تنی چند از غربیان از جمله مسیحیان هیچ تصویری نداشتند که چقدر احساس ضد غربی در کل جهان عمیق، شدید، فراگیر و در حال افزایش است؛ و در آفریقا و آسیا نیز احساس‌های ضد مسیحی وجود دارد. مسیحی‌ستیزی در نزد بیگانگان اغلب در حوزه رنگ پوست (نژاد) است. هر چند که به صورتی نامحسوس دیگر روابط را نیز بی اساس می‌کند. همچنین نزاع‌های دینی زیادی در میان سنت‌های [ادیان] غیر مسیحی وجود دارد. همانطور که کشتارهای هندو، مسلمان در اطراف برخی ایالات هندوستان به صورتی شدید این موضوع را اثبات کرده است. انسان هنوز هم باید وظیفه جدید ما از زندگی در کنار هم به عنوان شریکانی در دنیای کثرت گرای دینی و فرهنگی را فرابگیرد. جنبه‌های تکنولوژیکی و اقتصادی جهان واحد نوع بشر در روند یکپارچه‌سازی جهانی به طور سریعی در حال پیشرفت است و بسیاری از افکار و گروه‌های بانفوذ را به خود جلب کرده است. (هر چند که غالب اوقات در نزد گروه‌های بانفوذ به منظور کسب قدرت و منفعت است.) جنبه‌های سیاسی نیز تحت بررسی فعال و پیوسته قرار دارند، حتی اگر موفقیت در اینجا آنطور که مورد دلخواه آدمی است، آشکار نباشد. از طرف دیگر به مسئله ایدئولوژیکی (عقیدتی) و فرهنگی همبستگی انسانی توجه اندکی شده و پیشرفت نسبتاً کمی هم ادر این مورد گزارش شده است؛ حتی اگر مسئله فوق در بلندمدت ثابت کند که سرنوشت ساز است و برای دیگران امری اساسی است. تا زمانی که نتوانیم درک کنیم کی باید از ورای مرزهای دینی نسبت به یکدیگر وفادار بمانیم، تا زمانی که نتوانیم جهانی بسازیم که در آن انسان‌ها با اشکال آشکارا متفاوت دینی یا هم کار و زندگی کنند، در آن صورت چشم انداز آینده سیاره مان روشن نخواهد بود.

معتقدم که وظیفه ایجاد آن حداقل مرتبه مودت جهانی که به طور کلی برای بقای بشر ضروری است، عظیم‌تر از آن است که بر پایه چیزی بجز پایه و اساس دینی صورت بگیرد. بر این باورم که انسان‌ها از هیچ منبع دیگری بجز دین نمی‌توانند انرژی، ایمان، بصیرت، اراده و توانایی برای غلبه بر ناهمبندی که امری ضروری برای غلبه بر این چالش است کسب نمایند. تشریک مساعی در میان افراد با رسوم متفاوت

دینی، حتی در پایین‌ترین سطح زندگی اجتماعی و سیاسی الزامی اخلاقی است. بعضی بر این امر توافق دارند که اجتماع جهانی باید اساسی دینی داشته باشد و می‌پذیرند که عده‌ای از مردان و زنانی که ذاتاً از لحاظ دینی جدا هستند، کسانی که به هیچ شناخت و درک متقابل [از یکدیگر] دست نیافته‌اند، اما بر این باورند که وجود چنین جامعه‌ای تنها زمانی امکان پذیر است که سنت یگانه آنها حکمفرما شود، نمی‌توانند جامعه‌ای پایدار و صلح طلب به وجود بیاورند. مسلماً در نزد برخی خوشایند است که همه انسان‌ها در کل جهان مسیحیانی کاتولیک یا افرادی کمونیست یا مسلمان یا جهان‌گرایانی از اندیش باشند؛ و یا اینکه همه توافق داشته باشند که دین واقعاً اهمیت ندارد و یا اگر اهمیت دارد [باید به عنوان امری درونی حفظ شود. اما جدای از آنهایی که چنین پیشینی را ذاتاً دارای جذابیت کمتری می‌یابند و اگر نه پیشی ترس آور، عده‌ای دیگر معتقدند که در حال حاضر حکمفرمایی صرفاً یک دین امری نامحتمل است. اگر در کنار هم زیستن اهداف و حقیقت‌هایی [برای] افراد گوناگون نباشد، حداقل به نظر می‌رسد که ضرورتی کنونی و در واقع فضیلتی کنونی است.

اگر می‌بایست در میان جوامع دینی این دنیا آبا هم رقابت کنیم، همانطور که در فصل پیشین درباره مردم چنین اشاره کردیم، آیا نباید در قصد و توانایی برای حمایت از صلح با یکدیگر رقابت کنیم؟ مسیحیان، مسلمانان، پیروان آیین بودا و دنیامداران هر کدام معتقدند که فقط آنها قادر به حمایت از صلح هستند. بیایید به جای اینکه از لحاظ ایدئولوژیکی در اینباره بحث کنیم، در مسابقه‌ای دوستانه تلاش کنیم تا دریابیم کدامیک از این ادیان می‌تواند عملاً و بسیار مؤثر و شدید صلح را تحقق بخشد. هر یک از این ادیان درک می‌کنند که تلاش دین دیگر باید مورد تحسین و نه انتقاد قرار گیرد.

بنابراین، این مرتبه اخلاقی کلی الزام نسبت به جامعه، احساسی است که همه افراد پاک نیت در آن شریک‌اند. شاید ما از آن سطح به سطح بالاخص مسیحی تغییر موضع دهیم. در اینجا موضوعی بسیار خاص برای ارائه دارم و آن نظریه‌ای است که دو سال است سعی دارم آن را بسط دهیم. نظریه اساسی این است: پیدایش شرایط دنیای جدید فقدان یکپارچگی را در یک ساخت آگاهی مسیحی، یعنی بین جنبه‌های اخلاقی و عقلانی روابط مان یا دیگران پدیدار کرده است.

من با این عقیده آغاز می‌کنم که معانی اخلاقی و ذهنی حقیقت آشکار وجود دارد. اگر مسیحیان مکاشفه خداوند در مسیح را جدی بگیرند. اگر از آنچه می‌گویم واقعاً منظورمان این باشد که وقتی تصدیق می‌کنیم زندگی مسیح و مرگش بر روی صلیب و پیروزی نهایی اش از روی فداکاری بوده و حقیقت غایی و قدرت و شکوه و جلال جهان را تصمص می‌بخشد، در آن صورت دو گونه پیامد، دو شیوه استنباط نتیجه می‌شود. در مرتبه اخلاقی امری ضروری نسبت به صلح، یکپارچگی، هماهنگی و برادری به دنبال می‌آید. این سطح همه انسان‌ها را دربر می‌گیرد؛ ما تلاش می‌کنیم تا مرزها را از میان برداریم و باختلاف نظرها فائق آییم، ما همه انسان‌ها را در هر جایی که هستند همسایگان و دوستان خود می‌دانیم. [و بر این باوریم] که خداوند آنها را به اندازه ما دوست می‌دارد. در این سطح، تا زمانی که به اجتماعی دست نیابیم که تمامی انسان‌ها را به یک ما کل تبدیل می‌کند، مسیحی حقیقی نمی‌شویم.

از طرف دیگر، سطح دیگری نیز وجود دارد، سطح عقلانی، نظم افکار، سطحی که امروزه علاقه آن عده از ماست که الهی دان هستیم و مفاهیم ترسیم می‌کنیم و آموزه مطرح می‌نماییم. در این سطح آموزه‌هایی که اغلب مسیحیان به طور سنتی آنها را استخراج می‌کنند، تمایل به انحصارطلبی مسیحی دارد، تفکیکی بین آنهایی که اعتقاد دارند و آنهایی که ندارند، اختلاف انسانیت در یک ما و یک آنها شکافی بین عالم مسیحیت و دیگر ادیان در جهان: شکافی عمیق، غایی و جهانی.

بعداً به بررسی الهیاتی این افکار الهیاتی خواهیم پرداخت. در حال حاضر ما می‌توانیم نتایج اخلاقی افکار الهیاتی مان را مورد توجه قرار دهیم. در اینجا نظرم بر آن است که در این زمینه نظریه آموزه‌ای سنتی کلیسا از شرایط اخلاقی سنتی آن جلوگیری می‌کند و مسیحیان را ترغیب می‌کند تا نسبت به دیگران رفتاری نکوهیده داشته باشند. مسیح فروتنی را به ما تعلیم داده است اما ما با تکیه به دیگران برخورد می‌کنیم. این مطلب را با بی توجهی بیان نمی‌کنم. اتهام تکبر، اتهام بزرگی است. این مطلبی است که در [مشاهده‌ام] در طی بیش از بیست سال تحقیق درباره شرق و کمی هم در این اواخر درباره آفریقا [بدان دست یافته‌ام]. اینکه نقصان بنیادین تمدن غربی در عملکردش در تاریخ جهان تکبر [آمیز] است و این تکبر کلیسا را نیز تحت تأثیر قرار داده است. اگر تصور می‌کنید که بی ملاحظه و بی توجه شده‌ام، [می‌توانید] از هر فرد یهودی [در این باره] سؤال کنید و یا با خواندن آثار متفکران آفریقایی و آسیایی امروزی به نکات ناگفته آنها پی ببرید.

یک عبارت را به عنوان نمونه می‌آورم، البته نه عبارتی که نمونه واقعی نیست، بلکه نمونه‌ای که چند سال پیش کمیته کاتولیک کلیسای متحد درباره ایمان در دست مذاکره داشت و بدین ترتیب بود: «انسانها بدون شناخت خاص خداوند در عیسی مسیح، واقعاً و هرگز خداوند را نمی‌شناسند.» بیایید اکنون هر مسئله‌ای درباره حقیقت داشتن یا نداشتن بیان فوق را کنار گذاریم، خیلی زود [باز هم] بدان باز می‌گردیم. در اینجا منظورم این است که این بیان در هر صورتی و صرفاً تکبر معنا می‌دهد، یا حداقل وقتی کسی آن را برای جهان غیر غربی یا غیر مسیحی مطرح می‌کند، متکبرانانه می‌شود. این امکان وجود دارد که ذهن نظریه پرداز، در خلوت مطالعه، چنین آموزه‌ای را خلق کند، اما از لحاظ اخلاقی، فقط از روی بی توجهی و قصور، واقعاً امکان ندارد که به دوستان متدین و هوشمند این دنیا گفته شود: «اما نجات یافته‌ایم و شما لحن شده» یا «ما معتقدیم که خدا را می‌شناسیم و ما بر حقیم؛ شما نیز معتقدید خدا را می‌شناسید و شما کاملاً بر خطا هستید.»

این رفتار [از لحاظ] معیارهای انسانی صرف محکوم است و از جانب مسیحیان تأسف بارتر. هر نظری که بجای



تحقیق عملی قابل قبول نیست، از آن استنتاج کند. این به دور از انصاف است که جماعت عظیمی از نوع بشر را محکوم به بی معنایی و شاید محکوم به دوزخ بدانیم، صرفاً دلیل ما هم چیزی باشد که در نظر برخی افراد نیروی منطقی جلوه می‌کند، بخشی از کاری که جهان غرب در طی چهار قرن اخیر یا چیزی در این حدود انجام داده، این بوده است که از این نوع اعتماد به ساختارهای منطقی محض، که به هیچ وجه براساس تجربه یا ملاحظاتی دیگر، آزموده نشده‌اند، فاصله گرفته است.

ثانیاً مشکل مشاهدات تجربی نیز وجود دارد. البته در این مورد آدمی فقط می‌تواند فردی محتاط و اهل قیاس باشد. در عین حال تا آنجا که به مشاهدات واقعی مربوط می‌شود، این امر که در واقع فرد بودایی، هندو، مسلمان و پیروان دیگر ادیان خداوند را شناخته‌اند و می‌شناسند، بنظر اجتناب‌ناپذیر می‌آید. من به شخصه دوستانی از این جوامع دارم و در نظرم بهبود است که بخوام فکرهای دیگری در باره آنها داشته باشم. (اگر ما در میان این «دیگر» جوامع دوستانی نداشتیم، مسلماً تا کلی گویی درباره آنها خودداری می‌کردیم).

بهر حال نیازی نیست که این نکته بسط داده شود. اعتقاد مطرح شده، آشکارا بر پایه مشاهده تجربی نیست و ادعاهم نمی‌شود که هست. اگر کسی مصرانه به مطلب فوق اعتقاد داشته باشد، اعتقادش باید برخلاف مدرک مشاهده تجربی باشد. امر فوق شدنی است، همانطور که نویسنده‌ای در اوایل این قرن آن را تدوین کرده است.

انجیل عیسی مسیح با یک داوری لاینفک از تمامی ادیان دیگر به سراغ ما آمد، به گونه‌ای که از پیش درباره مطالعاتمان بدانیم و این موضوع که دست آخر در باره این ادیان چه نتیجه‌ای باید بگیریم. این ادیان قطع نظر از آنچه که خداوند در داستان انجیل که نقطه اوچش عیسی است، افاضه کرده به زندگی معنا می‌دهند و زندگی را در خارج از اجتماع متعدد عیسی مسیح بنا نهاده‌اند. از این روز این ادیان بدون (برخورداری) از دانش نجات بخش و قدرت خداوند، نه تنها قادر نیستند انسان‌ها را به خداوند نزدیک سازند که واقعاً آنها را از خداوند دور کرده و از گرفتار خداوند بودن باز می‌دارند، این قضاوت دقیق و فراگیر... از بررسی ما در مورد ادیان نشأت نمی‌گیرد بلکه در ساختار و محتوای خود دین انجیلی عطا شده است.

به علاوه، تحقیقی هوشمندانه از سوی یک مبلغ کارآزموده نوار تودکس بیان داشته است که اسلام همانند دیگر «ادیان بیگانه»، تلاشی انسانی است که برای جلب کردن (نظر) خداوند به سوی خود شخص... برای درک او و محدود کردن او در سطح زندگی معنوی خود شخص... و برای پایبند ماندن به او؛ او صریحاً می‌گوید که به این حقیقت علم دارد بیان می‌کند، اما این را نه از راه مطالعه اسلام بلکه قبل از شروع به مطالعه اسلام، بر مبنای مفروضات مسیحی‌اش به آن علم دارد، این را از راه وحی می‌داند و بنابراین تمامی مباحث انسانی بر ضد آن را انکار می‌کند. این موضع کاملاً غیرمنطقی به نظر می‌رسد، و هرگاه که شخص خویش را در آن پناه داد، آسیب‌ناپذیر است. ما چه پاسخی می‌توانیم به آن عده از خودمان بدهیم که پس از مطالعه درباره اسلام یا در باره آئین هندو، یا آیین چین و پس از دوستی با مسلمانان و دیگر دوستان شخصی مان دریافت‌اند که این سنت‌های دینی تا حدودی مجزاهایی هستند که از طریق آنها خداوند واقعاً با این مردان، زنان، کودکان تماس برقرار می‌کند.

یک پاسخ ممکن این است که مآلاً باید به معرفت تجربی تکیه شود، مآلاً باید معرفت تجربی در مقامی برتر از اعتقادی که برای خویش دعوی یقین بالذات دارد، قرار بگیرد. انکار نمی‌کنیم که کسانی که از چنین اعتقادی طرفداری می‌کنند، صاحب مکاشفه هستند، اما واقعاً

است: [و آن این پرسش است که] چگونه فردی از لحاظ اعتقادی نقصان جهان راه نقصان نبود کننده جهان را که ظاهراً تحت مشیت الهی است، توجیه می‌کند؟ چرا این دنیا به خوبی (خیر) نسبت به آنچه آشکارا هست، نزدیکتر نیست؟ عده‌ای معتقدند که این پرسش، حتی اگر الهی دانان مسیحی از «مشکل شر» آگاهی بیشتری داشته باشند تا اکثر گرایب دینی، هرگز پاسخی رضایت بخش نمی‌یابد. روش دیگر بررسی این مسئله دوم بیان این پرسش است که غیر مسیحیان تا چه اندازه و چگونه «نجات می‌یابند» یا خداوند را می‌شناسند. این مسئله در همین اواخر پاسخ‌های بی‌حاصلی یافته است که به نظر من هیچکدام از این پاسخ‌ها رضایت بخش نیستند.

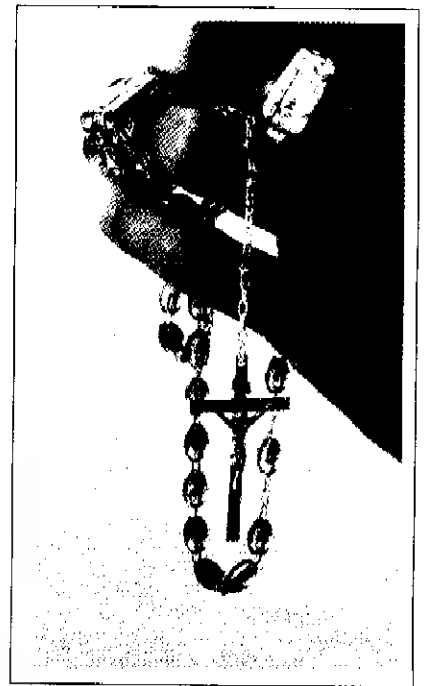
صرفاً ما می‌توانیم اشاره کنیم که از این پس هر بیان عقلانی حساس درباره دین مسیحی باید منظور گردد؛ (حتی اگر این بیان) به قصد و هدف دین مسیحیت در کلیسا خدمت کند؛ یعنی به برخی آموزه‌های رسومات دیگر ادیان، ما این واقعیت را تبیین می‌کنیم که راه شیری به دلیل حکمت آفرینش وجود دارد، اما چگونه می‌توانیم واقعیت وجود به‌گود گیترا توضیح دهیم.

شاید آدمی حسرت کند و درباره یکی از پاسخ‌هایی که از موضوع کثرت گرایب استنباط شده نظر دهد. و آن همان نظریه‌ای است که قبلاً هم ذکر کردیم: «انسان‌ها بدون شناخت خاص خداوند در عیسی مسیح، واقعاً و هرگز خداوند را نمی‌شناسند.» البته آدمی در ابتدا باید این نکته را درک کند که این اندیشه ورزی، به هر صورتی که این باور را تحریف کرده، از این اعتقاد قاطع کلیسا که «خداوند برای ما انسان‌ها و برای رستگاری ما بود که در مسیح جان خود را از دست داده» که «ما از طریق ایمان به او نجات می‌یابیم» ناشی می‌شود و تلاش می‌کند تا تصدیق شود. درک قاطع فوق باید در تنسیق‌های جدیدی که انتظارش را داشتیم، حفظ شود. با وجود این آدمی ممکن است در موضوع سلسی جمله فوق با مشکلات اجتناب‌ناپذیری مواجه شود و گمان کند نیروی این مشکلات به طور فراینده‌ای در دهه‌های آتی احساس خواهد شد. در ابتدا مسئله معرفت شناسی وجود دارد. [اما چه کسی (بدرستی) می‌تواند این مسئله را در یابد؟ شاید دو گونه پاسخ برای این پرسش که اگر کسی بپرسد چگونه درمی‌یابیم که ساختار دینی فرد مسیحی درست است، وجود داشته باشد. نخست اینکه ما خود در زندگی و با پذیرش و درونی کردن دین مسیحی و با تلاش برای زندگی مطابق با آن دریافت‌ایم که دین مسیحی خود را اثبات می‌کند، ما این مطلب را امری حقیقی می‌دانیم، زیرا با این دین زندگی کرده‌ایم. ثانیاً اینکه شاید آدمی این گونه پاسخ دهد که تاکنون تقریباً دو هزار سال است که کلیسا دین مسیحیت را اثبات کرده و درک نموده است؛ صدها میلیون انسان از تمامی نژادها و در کلیه موقعیت‌ها و در بسیاری از اعصار و مکان‌ها، زندگی‌شان را به خاطر این دین به خطر انداخته‌اند و آن را دینی به حق دانسته‌اند. به عبارت دیگر اگر از کسی سؤال شود که چگونه درمی‌یابد دین انسان‌ها در دیگر سنت‌ها امری باطل است، شخص تا حدی (از پاسخ دادن) عاجز می‌شود.

غالب افرادی که این گونه اظهار نظر می‌کنند، در واقع درباره هر موضوع چیز زیادی نمی‌دانند. واقعیت این است که تنها انسانی که اعتقاد این افراد می‌تواند بر پایه آن قرار گیرد، استنتاج منطقی است. در نظر آنها مفهوم تئوریک آن چیزی که آنها خود آن را امری حقیقی تلقی می‌کنند، این است که دین انسان‌های دیگر باید امری غیر واقعی در نظر گرفته شود. من شخصاً گمان می‌کنم که به معنای منطقی اهمیت زیادی داده شده است. نمونه‌های بی‌شماری وجود دارد در مورد اینکه انسان قابلیت آن را دارد که از یک موضع نظری قانع کننده آغاز و سپس چیز دیگری را که در عین حال قانع کننده است، و در واقع معلوم می‌شود که در پرتو

اینکه باعث صلح شود، دشمنی برانگیز و بیزارکننده باشد و به جای اینکه فروتنانه باشد، متکبرانه باشد، از جدایی و افتراق به جای دوستی حمایت می‌کند که ناخوشایند بوده، در ذات خود غیر مسیحی است.

از نظر من اعتقاد سنتی در جهت دیگری نیز اخلاقاً غیر مسیحی است. این دید که اگر مسیحیت ادینی درست او بر حق است، در آن صورت ادیان دیگر باطلند (نظریه‌ای که منتقدش را بعداً زیر سؤال می‌برم) این امکان وجود دارد که بتوان گفتگویی پیشنهادی را ادامه داد؛ اگر دین شخص دیگری صحیح، رضایت بخش یا از جانب خدا افاضه شده باشد، در آن صورت اینگونه درک می‌شود که مسیحیت باید [ادینی] باطل باشد صورتی از منطقی که در واقع تا حد زیادی از دین خود مسیحیان یا کلاً از هر دینی تأثیر پذیرفته است. اگر فرصت‌های آدمی برای دستیابی به بهشت یا اگر استعاره مورد قبول امری را به کار ببریم. ناآل شدن به حضور خداوند بر اساس اعتقاد دیگران این معنا را ندهد، در آن صورت آدمی در محدوده اعتقادی کاملاً تحمل‌ناپذیری محصور می‌شود که فرد مسیحی به دلیل این محاصره تمایل به لعن کردن دیگران پیدا می‌کند. پذیرفتن چنین چیزی تکان دهنده است اما واقعاً رخ می‌دهد. وقتی پژوهشگری از آسیا باز می‌گردد، یا از مطالعه سنت‌های دینی آسیایی گزارش می‌دهد که برخلاف نظریه‌ای که [تاکنون] پذیرفته شده، بعضی از هندوان، پیروان آیین بودا و مسلمانان زندگی برهیزگانه و اخلاقی را سپری می‌کنند و با هر ملاک امکان‌پذیری به نظر بسیار نزدیک به خداوند می‌آیند، به گونه‌ای که آدمی در می‌یابد چنین دینی حداقل در این موارد، به اندازه دین فرد مسیحی واقعی است؛ در آن صورت شخص مسیحی باید بسیار خشنود شود و مشتاقانه امیدوار باشد که این امر حقیقت داشته باشد، حتی اگر بیم آن رود که این امر صحت نداشته باشد. در عوض بعضی اوقات شاهد عکس این مطلب بوده‌ام؛ و آن مخالفت عاطفی این چنین اخباری که عدم صحت نظریه فوق را ثابت می‌کند است و انسانها امید دارند که چنین نباشد. هر چند که شاید با تریس نهفته [زور و هشتند] که همین طور است. من نظراً و علیرغم درستی‌ها و نادرستی‌های چنین شرایطی ادعا می‌کنم این مطلب فقط در مورد مسیحیت صدق نمی‌کند و تحمل پذیر هم نیست. نمی‌توان باوری داشت که نظریه نجات بخشی خداوند درباره همسایه آدمی بتواند آن را متزلزل کند [همسایه آدمی از هر دینی که باشد مشمول رحمت خداوند قرار می‌گیرد و به رستگاری می‌رسد] یا اینکه هراس داشته باشد که مبادا دیگران (پیروان دیگر ادیان) بیش از آنکه فرد تصورشان را دارد به خداوند نزدیکتر باشند. بیایید نهایتاً به این مسئله الهیاتی که وجود دیگر جوامع دینی انسانی برای فرد مسیحی مطرح است، باز گردیم. این مسئله، به صورتی الزام‌آور، با کشف آمریکا بوسیله اروپاییان و با کشف همزمان مردم این قاره که دور از دسترس انجیل بوده‌اند، آغاز شد. مردمان آفریقا و آسیا نظراً توانستند داستان انجیل را بشنوند و توانستند آن را باور کنند و «نجات یابند». اگر آنها مسیحی نشدند، یا در نتیجه سرخسختی آنها معنا می‌شود و یا در سنتی مسیحیانی که آنها را مسیحی نکرده‌اند و قس علی‌هذا، برخی از الهی دانان از آنکه می‌دیدند با کشف شمال و جنوب مردمان بومی آمریکا که به مدت بازده قرن پس از مرگ مسیح هنوز هم قادر نبودند از طریق ایمان به او نجات یابند، در حیرت بودند. در عصر ما مسئله‌ای قیاس‌پذیر (یا مسئله فوق) مطرح شده است که شاید بتوان به دو روش آن را در نظر گرفت. نخست اینکه چگونه کسی امر واقع کثرت [گرایب] ادینی انسانی را در چهارچوب الهیات توجیه می‌کند؟ بنظر می‌آید که امر فوق با معنای سنتی مسیحی جهان تحت کشف الوهیت مربوط نیست. مطلب فوق ظاهراً از جنبه‌ای خاص با دیگر پرسش مسیحی که بسیار آزار دهنده است، قابل مقایسه



معتقدیم که خود مکاشفه امری قسبه وار نیست و اینکه تعبیر این افراد از هر مکاشفه‌ای که دریافت کرده‌اند، به خودشان تعلق دارد که تعبیری انسانی، خطا و نسبی است و در این مورد تا حدی نیز اشتباه است. خداوند خوششمن مذکر، مؤنث، آن را متجلی می‌کند و ما ممکن است این تجلی را در کلمات معبد اسقف اعظم ببینیم، اینکه الهیات برای مکاشفه همانند نت‌های برنامه برای موسیقی است. در واقع ما (مسیحیان) قبلاً به کلیه این موارد پرداخته بودیم. صدسال پیش مسیحیان استدلال کردند که به توسط مکاشفه الوهی می‌دانند که زمین قدمتی شش هزار ساله دارد و اینکه تکامل (اصلاً) رخ نداده است، و از این رو هر دلیلی که زمین شناسان و زیست‌شناسان خلاف آن را ارائه دادند، نباید جدی گرفته شود. یک کلیسای نادم هنوز هم ادعای مکاشفه دارد، اما اکنون می‌پذیرد که الهیات پیشین‌اش نیاز به تجدید نظر دارد. این دلایل که دیگر ادیان با دین ما که اغلب بر (بر حق) بودنش تأکید می‌ورزیم، تفاوت چندانی ندارد. در قرن بیستم افزایش یافت. از پیش می‌گویم که این دلایل برخی را وادار می‌کند تا به مکاشفه باور نداشته باشند و به طور کلی ما را بر آن می‌دارد تا ترجیحاً تنسیق های الهیاتی خود را مجدداً بررسی کنیم.

کوتاه سخن اینکه این اعتقاد انحصار طلبی، آنگونه که نامیده می‌شود، حتی در سطح آموزه درونی مسیحی، که غیرمسیحیان را از رستگاری طرد می‌کند. نظراً مشکل آفرین است. زیرا مطابق آموزه سنتی مسیحی نه تنها فقط یک شخص، یعنی مسیح، که سه شخص در تثلیث وجود دارد؛ خدای پدر، خدای پسر، خدای روح القدس. آیا (این) خداوند نیست که آفریننده است؟ اگر این چنین است، پی آیا «او» «پدر» همه (انسانها) نیست، که تا حدودی به اشتباه، نه در آفرینش شناخته شده و نه در زندگی انسانها. آیا روح القدس از کل تاریخ که شامل تاریخ ادیان دیگر نیز می‌شود، کاملاً غایب است؟

موجب خرسندی است که انسان‌های خارج از سنت مسیحی نیز، تا حدی و نه کاملاً، می‌توانند خداوند را بشناسند، بی تردید مطلب فوق (بسیار) منطقی است، اما اشارات ظاهری (به آن) بی ثبات هستند، زیرا شاید آدمی بپرسد: آیا برای مسیحیان این امکان وجود دارد که واقعا خداوند را بشناسند؟ من به شخصه نمی‌دانم این مهم که هر

کس، مسیحی یا غیرمسیحی، دانش کاملی از خداوند دارد چه معنایی می‌دهد. یقیناً این نظریه حساس دفاع ناپذیر است. امر محدود (انسان) قادر نیست امر نامحدود (خداوند) را درک کند. (به علاوه تاریخ کلیسا خطای این مجادله را بسیار آشکار می‌کند.)

(در مقام طرح این پرسش که وقتی آدمی از معرفت خداوند سخن می‌گوید، واقعا چه منظوری دارد، ممکن است زمینه مندی مشروط نیز به ترجیحاتی مربوط می‌شود که مؤلف یا متکلم آنها را برمی‌گزیند تا امکان مناسب‌تری برای سباده معنایی بین خود و مخاطبش فراهم سازد، مثلاً برای هر نویسنده‌ای که ایجاد ارتباط بین خود و مخاطبش را اساس می‌داند و به یک ارتباط کارآمد و مؤثر می‌اندیشد، استفاده مکرر و متعدد از کلمات مهجور نمی‌تواند جزو ترجیح‌اش باشد. بدین ترتیب، دایره واژگانی که او می‌تواند در خلق اثر از آن بهره ببرد از پیش تعیین شده است. متن مقدس نیز از این امر و یا امور مشابه آن مستثنا نیست. نوع نظام معرفتی موجود، زبان، و به طور کلی ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه زمان ورود قرآن، و شخصیت خود پیامبر از جمله عواملی هستند که سبب زمینه مندی متن مقدس می‌شوند. قرآن خود درباره زمینه مندی مربوط به شخصیت پیامبر سخن گفته است: «و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟ این گونه اما آن را بتدریج نازل کردیم! تا قلت را به وسیله آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی ابر تو خواندیم» (۲۵/۳۲). پس برای استوار گردانیدن قلب پیامبر لازم بوده است قرآن به صورت تدریجی و نه یکجا نازل شود. مسأله زمینه مندی و زمینه زدایی مسأله‌ای بسیار جدی است، اما در این جا من به طور شتابزده و مقدمه وار بدان پرداخته‌ام و آن را مدخلی ساخته‌ام برای ورود به بحث اصلی و تمهیدی برای سامان دادن آن و مشخص کردن موضع نظری‌ام.

اسلام: عنوانی عام برای ادیان وحیانی

انحصارگرایی دینی همچون ادیان دیگر در اسلام نیز وجود داشته و دارد. علل شکل‌گیری انحصارگرایی متعدد است و بحث از آن مجال دیگری می‌طلبد. اما انحصارگرایی در دین اسلام، بر برخی مفاهیم و استنباط‌ها تکیه دارد. گزاره آن الدین عندالله الاسلام / ادر حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است (۲/۱۹) یکی از پایه‌های چنین استنباطی است. آیه زیر نیز می‌تواند مبنای چنین استنباطی قرار گیرد: «و هر که جز اسلام، دینی (دیگر) جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است» (۳/۸۵). ارائه یک نمونه امروزی از انحصارگرایی اسلامی بحث را ملموس‌تر می‌سازد. در نمونه‌ای که ذکر می‌شود، نویسنده ضمن تأکید بر گزاره ان‌الدین عندالله الاسلام نتیجه می‌گیرد: بر این اساس همه کسانی که تا قبل از آمدن شریعت جدید، و یا پس از آمدن آن و قبل از آگاه شدن به آن، به شریعت الهی پیشین عمل کرده‌اند، همان صراط مستقیم حق را پیموده و اهل اهل سعادت و نجات می‌باشند. اما پس از آمدن شریعت جدید، چون شریعت پیشین نسخ گردیده است راه نجات منحصر در پیروی از شریعت جدید است و عمل به شریعت پیشین یا آگاهی از شریعت جدید پذیرفته نخواهد بود (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۶: ۲۲، تأکید از ماست).

مطابق این نظر که نمونه‌های مشابه آن را در فرهنگ و تاریخ اسلامی فراوان می‌توان پیدا کرد، پس از ظهور دین اسلام مسیحیان، یهودیان و دیگر اهل کتاب اگر به آن ایمان نیاورند و از آن پیروی نکنند گمراه شده‌اند و از پادشاه الهی و قرب به او و رستگاری محروم می‌شوند. همین ادعا را می‌توان در مورد ادیان پیشین نیز تکرار کرد. فی‌المثل یهودیان که پس از آمدن شریعت مسیح از آن پیروی نکردند به نجات و رستگاری نائل نشده‌اند. اما آیا این نظر با قرآن و آیات آن مطابقت دارد؟ آیا مفهوم اسلام در آن الدین عندالله الاسلام

به معنای دینی است که پیامبر آن محمد بن عبدالله (ص) است؟ آیا اهل کتابی که پس از ظهور اسلام مسلمان نشده‌اند و بر دین خود باقی مانده‌اند از نجات و رستگاری محروم می‌شوند؟ و لطف و عنایت الهی شامل حال آنان نمی‌شود؟ این پرسش مهمی است که من تلاش کردم در قرآن پاسخ آن را بجویم و حتی المقدور با بی‌طرفی نتیجه بررسی را منعکس کنم. بررسی من نشان دهنده این است که قرآن انحصارگرایی دینی را رد می‌کند و اسلام را به عنوان مفهومی عام که شامل برخی ادیان سابقاً موجود هم هست به کار می‌برد. این چنین استنباطی مبتنی بر چند دلیل است که پس از مطالعه قرآن بدست آمده است. در این جا هر یک از این دلایل را جداگانه مورد بحث قرار خواهم داد و آیات قرآنی مربوطه را ذکر خواهم کرد.

رحمت فراگیری

نخستین دسته از گزاره‌های قرآنی که با انحصارگرایی دینی ناسازگار است، گزاره‌هایی است که از رحمت عام و شامل خداوند سخن می‌گویند. خداوند در قرآن بر رحمت و مهربانی و عدالت خود تأکید می‌کند و شگفت‌آور دارد، گویا خداوند خود نگران بوده است که جباریتش بیش از رحمانیتش جلوه نکند. در این جا این گزاره‌های قرآنی را دسته بندی می‌کنیم:

الف. گزاره‌هایی که از عدالت خداوند و ستمگر نبودن او سخن می‌گویند:
اینها آیات خدمات است که آن را به حق بر تو می‌خوانیم؛ و خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی‌خواهد (۳۱/۸).
این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست، [و اگر نه] خداوند هرگز نسبت به بندگان [خود] بیادگر نیست (۳/۱۸۲).
آیه اخیر خطاب به کسانی گفته شده است که پیامبران خدا را به ناحق کشته‌اند.

ب. این [کافر] دستاوردهای پیشین شماست، و اگر نه [خدا] بر بندگان [خود] ستمکار نیست (۷۵/۱). این سخن را فرشتگان خطاب به کافرانی که در حال چشیدن عذاب سوزان هستند می‌گویند.

ج. گزاره‌هایی که خداوند دلیل خود را برای عذاب کافران ارائه می‌کند تا نشان دهد که ظالم و بی‌ادگر نیست و حجت را بر کافران تمام کرده است:
پروردگارتو [و هرگز] ویرانگر شهرها نبوده است تا [پیشتر] در مرکز آنها پیامبر برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند، و ما شهرها را [تا مردمشان ستمگر نباشند] ویران کننده نبوده‌ایم (۲/۱۷۵۹).

و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آنکه برای آن هشداردهنده‌گانی بود، [تا آنان] را تذکر [دهند]، و ما ستمکار نبوده‌ایم (۲۰۸ و ۲۶۲/۹).

د. گزاره‌هایی که از رحمت عام و فراگیر خداوند سخن می‌گویند و گروه خاصی را از لحاظ نوع دین و یا عوامل دیگر ممتاز و متمایز نمی‌سازد: [خداوند] رحمت خود را به هر کس که بخواهد مخصوص می‌گرداند، و خداوند دارای بخشش بزرگ است (۳/۷۴).

... [خداوند] فرمود: عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم، و رحمت همه چیز را فرا گرفته است؛ و بزودی آن را برای کسانی که به‌بهره‌کاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرر می‌دارم (۷۱/۵۶).

* منبع: ویلفرد کنت ول اسمیت، الگوهای ایمان سراسر جهان.
۱. اربعا شهری بود در کشور اردن و هنگامیکه بنی اسرائیل در زمان یوشع آن جا را محاصره کردند، دیوارهای شهر به طور معجزه‌آسایی فرو ریخت و بنی اسرائیل آن شهر را فتح کردند.